

ارزیابی انتخابات نتایج و پیامدها

محمد اعظمی

در انتخابات سوم تیریکهزار و سیصد و هشتاد و چهار نام محمود احمدی نژاد متهم به قتل دکتر کاظم سامی و دکتر عبدالرحمن قاسملو به عنوان رئیس جمهور از صندوق های رای بیرون کشیده شد. اینکه چگونه و به کمک چه کسانی و با استفاده از کدام ابزارها به ناگهان محمود احمدی نژاد یکشنبه از سربازی به سرداری رسید سوالی است که پاسخ دقیق بدان نیازمند اطلاعاتی است که فعلا هنوز به طور کامل به بیرون از مافیای قدرت درز نکرده است، اما با داده های تا کنونی هم می توان به بازنگری انتخابات نشست و از مکث بر واکنش ها و مواضع اپوزیسیون، مردم و حکومت درس هائی برگرفت و پیامدهای آنرا برای اتخاذ سیاست برشکافت.

ارزیابی نادرست بود! ارزیابی نیروهای چپ و دموکراتیک کشورمان تا پیش از ۲۷ خرداد عموما این بود که درصد مشارکت مردم در انتخابات پائین است و رفسنجانی از میان کاندیداها شانس بیشتری دارد. در باره آمار شرکت در انتخابات دوره نهم، اکثرا میزان مشارکت را کمتر از ۴۰ درصد ارزیابی می نمودیم. که اشتباه بود. این را می بایست با صراحت و بدون پرده پوشی و ابهام آفرینی اعلام نماییم. اینکه چرا چنین شد، به طور کلی به کم اطلاعی و در مواردی به اطلاعات غلط ما از وضعیت مردم و ظرفیت حکومت بازمی گردد. اما به طور مشخص چند عامل در این ارزیابی غلط، نقش آفرین بوده اند:

اول اینکه منبع اطلاعات بسیاری از ما روشنفکران و اقدار متوسط جامعه بوده است. ما از طریق این نیرو با جامعه پیوند می خوریم و روانشناسی این طیف است که به نظر ما سمت و سوی دهد و تحلیل ما را می سازد. این دریافت ها مربوط به بخشی از لایه های جامعه ایران است اما ما به نادرست آنرا به کل مردم کشور تعمیم دادیم. واکنش ما در قبال انتخابات، بیان روحیات این نیرو بود از اینرو سیاست تحریم در میان این طیف پاسخ مثبتی گرفت و به صورت گسترده ای اجرا شد.

دوم اینکه تا کنون در باره خصلت استبدادی حکومت کم نگفته ایم. اما توجه نداشته ایم که یک حکومت استبدادی تا زمانیکه در آستانه سقوط قرار نگرفته باشد اگر عزم جزم کند حتما حدود ۵۰ درصد مردم را می تواند با ترفندهای مختلف به پای صندوق های رای بکشاند و یا حداقل رای آنها را از صندوق ها بیرون کشد. امروز برخی از ما سخن از تقلب، رای خوانی و فشار به میان می آوریم. ادعای نادرستی نیست. اما ارزیابی ما می بایست این اقدامات را در دل

خود مفروض می انگاشت. صحبت ما متوجه همین انتخابات با همین حکومت اسلامی بود. آن را به حضور ناظران بین المللی در یک انتخابات آزاد مشروط نکرده بودیم. البته ابعاد تقلبات بسیار گسترده تر از آن بود که پنداشته می شد. این نیزبازریشه در درک نادرست ما داشت که اختلافات درون جناح های حکومت را مانع تقلبات در نظر می گرفتیم. بویژه گفته می شد تسلط اصلاح طلبان بر وزارت کشور دست محافظه کاران را برای تقلب می بندد. به سایر ترفندها نیز بهای لازم داده نمی شد. با اینکه جریانات سیاسی جسته و گریخته از انواع دخالت ها سخن به میان آورده بودند اما به نظر می رسد که این مسائل در محاسبه میزان مشارکت مردم چندان منظور نمی شد.

سوم اطلاعات ما از ابعاد اختلافات در درون جناح های رژیم ناقص بود. افزون بر این بر تناقضات و پیچیدگی های حکومت مکث کافی نکردیم. این حکومت به دلیل اختلافات شدید جناح ها با یکدیگر و حتی در درون هر جناح، امکان یک حرکت با نقشه و یکپارچه را نداشت. اما احمدی نژاد را نقشه یک جناح از راست پیش انداخت. از سوی دیگر چنین به نظر می رسد که تا چند روز پیش از انتخابات خامنه ای و تعدادی از دار و دسته اش هنوز برای پشتیبانی از احمدی نژاد تردید داشته اند. وجود چند کاندیدا تا آخرین لحظات در میان راست محافظه کاریکی از نشانه هاست. اما به نظر میرسد که در لحظات آخر زیر فشار و تحت تاثیر شورای نگهبان، بخشی از بسیج و سپاه و تعدادی از اخوندهای فوق ارتجاعی مثل مصباح یزدی، خامنه ای نیز به این بلوک ملحق شد. این مجموعه بسیار ماهرانه عمل کرده و سازمان یافته نقشه خود را به اجرا نهادند. صحنه به گونه ای آراسته شد و نقشه توطئه به شکلی ریخته شد که حتی جناح های حکومتی را نیز غافلگیر کرد. سازماندهی بسیج و سپاه برای دخالت در انتخابات به قدری گسترده و ناگهانی بود که تا روز رای گیری، خود کاندیداها نیز متوجه نقشه توطئه گرانه این مجموعه نشدند.

عوامل فوق سبب این شد که درصد مشارکت را پائین تر از حدود واقعی آن ارزیابی کنیم و رفسنجانی را درغیاب حضور مردم، برنده انتخابات فرض نماییم. زیان این ارزیابی به لحاظ تبلیغی، تبدیل یک برد مسلم مردم به یک باخت بوده است. در این انتخابات که توسط جمهوری اسلامی برگزار شد، خود جناح های حکومتی نه اپوزیسیون آن، به تقلب و رای سازی اعتراض داشتند. بنا به نظر همین حکومت نزدیک ۴۰ درصد مردم در انتخابات شرکت نکرده

اند. یعنی آمار عدم مشارکت بیش از مجموعه نیروهای محافظه کار به شمول شورای نگهبان و شخص رهبر و به کمک تمامی رسانه های ارتباط جمعی و ابزارهای تبلیغی و اعمال فشارها و تقلبات و دخالت های پنهان و آشکار در انتخابات بوده است. که رقم بزرگی است. افزون بر این ثقل اصلی نیروی تحریم را آگاه ترین نیروهای جامعه و اثر گذارترین آنها بر روند های سیاسی می سازد. ما چنان بد تبلیغ کرده ایم که این قوت ها همه در سایه قرار گرفت. نه تنها خودمان متناسب با بار و وزن نیروی تحریم سیاست ورزی نمی کنیم، حتی آقای تاج زاده را هم به اشتباه انداخته ایم به گونه ای که او هم باورش شده که سیاست تحریم شکست خورده است!! او در حالیکه کاندیدای شان کمتر از ۹ درصد و جمع سه کاندیدای اصلاح طلب با در اختیار داشتن دولت و برخی از رسانه های ارتباط جمعی، حدود ۲۲ درصد آرا را کسب کرده است، در سخنانش پیش از هر چیز در بوق شکست سیاست تحریم دمید.

علت مشارکت؟ براساس آمار وزارت کشور ۶۲/۵ درصد واجدین شرایط در دور اول و ۵۹/۵ درصد در دور دوم، آرا خود را به صندوق ها ریخته اند. اگر آرا باطله را از این آمار کم کنیم میزان مشارکت موثر به ادعای وزارت کشور در دور اول حدود ۶۰ درصد و در دور دوم حدود ۵۷ درصد خواهد بود. برای بررسی مشارکت مردم، آگاهانه از ادعای کروی، معین و رفسنجانی در ارتباط با تقلب هم در می گذرم. به باور من با کسر تقلبات این آمار نشان از مشارکت نسبی مردم دارد و بیش از حد انتظار ما بود. با توجه به مجموعه نارضایتی ها، بی اعتمادی ها و انزجاری که مردم از حکومت ابراز می کنند علت این مشارکت را چگونه باید توضیح داد؟

سرنوشت و ابعاد مشارکت در انتخاباتی که اکنون توسط جمهوری اسلامی برگزار می شود به تصمیم نیروهای بینابینی وابسته است. این نیرو که من آنرا نیروی تردید می نامم حدود نیمی از دارندگان حق رای را تشکیل می دهد و بسته به مجموعه ای از عوامل به این یا آن سو می تواند کشیده شود. در شرایطی که چشم اندازی از طرف نیروهای دموکراتیک گشوده نمی شود به دنباله روی از حاکمیت می افتد. در این دور با وجود هماهنگی بی سابقه ای که در سیاست عدم مشارکت بین جریانات سیاسی وجود داشت، اپوزیسیون آزادیخواه به شدت ناهماهنگ عمل کرد و نتوانست با اتخاذ راهکاری یگانه به سیاست خود آنگونه که شایسته بود مادیت بخشد و امید آفرین شود. از اینرو بر نیروی تردید کمترین اثر را بجا گذاشتند. تردید مردم را قدرت و

آنچه که در ایران برگزار شد انتخابات به معنی متعارف آن نبود. در میان نیروهای اپوزیسیون آزادیخواه نیز غیر از این سخن و ادعائی وجود نداشت. پس، از این زاویه مشارکت در انتخابات منتفی بود. برای مشارکت اثربخشی آن به سود مردم مورد تاکید بود. در دور نخست ادعا این بود که با مشارکت و رای به معین می توان مانع یکدست شدن حکومت شد. افزوده می شد که معین برنامه اش از خاتمی رادیکال تر و عزم اش راسخ تر از اوست. در دور دوم مشارکت کنندگان همیشگی در انتخابات، مساله خطر فاشیسم را برجسته کردند و فرانسه را شاهد آوردند که ۸۰ درصد مردم در برابر لوپن فاشیست به شیراک محافظه کار رای خود را به صندوق ها ریخته اند. با این توجیها مشارکت در انتخابات را توصیه کردند. ببینیم این ادعاها چه حاصلی به بار آورد و برای مردم و جریانات آزادیخواه چه دستاوردی داشت؟

اول اینکه براساس مجموعه اطلاعاتی که تا کنون به دست آمده است طیف محافظه کار حکومت زمانی که نتوانستند روی یک کاندیدا به توافق برسند، به شکل سازمان یافته و با تأیید رهبر جمهوری اسلامی برای بالا کشاندن احمدی نژاد دست بکار می شوند و با قلدری آشکار او را به دور دوم انتخابات میرسانند. دخالت و مشارکت مجموعه نیروهای اپوزیسیون نمی توانست مردم را به پای صندوق ها و رای به معین مجاب کند. به این دلیل ساده که اصلاح طلبان طی ۸ سالی که سکان قوه مجریه را به دست داشتند، اعتماد مردم را به پیشیزی نگرفتند. در این فضا و با آن عملکرد هر درخواستی از مردم برای شرکت در انتخابات بی پاسخ می ماند. از سوی دیگر خامنه ای درست روز پیش از انتخابات اعلام نمود که هر رای که به صندوق ها ریخته شود یک رای به مشروعیت نظام است. از اینرو کسانی که در انتخابات شرکت کرده اند، به دلیل آن بی اعتمادی به معین و به دلیل سازماندهی و تصمیمی که برای بالا آوردن احمدی نژاد گرفته شده بود، نمی توانستند به هدف سیاسی خود برسند، رای آنها در خدمت تثبیت موقعیت جناح مقابل و در تحکیم نظام اسلامی بکار می افتاد همانگونه که افتاد.

دوم اینکه از زاویه دیگری نیز می توان به ارزیابی انتخابات نشست. صحت تحریم را می توان از دستاوردهای نیروهائی که سیاست مشارکت داشتند، سنجد. ملی - مذهبی ها، نهضت آزادی و اصلاح طلبان با مشارکتشان چه به دست آوردند جز رسوائی برای خود و حیثیت برای خامنه ای و دار و دسته محافظه کارش. آنها پس از افضاح دور اول باز مثل همیشه نخواستند پیاموزند. وارد میدانی شدند که پیشاپیش سهم آنها در آن جز باخت چیز دیگری نمی توانست باشد.

اصلاح طلبان در تمامی دوره قدرت شان هر زمان مورد سؤال قرار گرفتند که چرا رئیس جمهور به

تسلیم دولت و وزارت کشور به وقوع پیوست. پر کردن صندوق ها در لحظات آخر و در زمان تمدید وقت و شمردن آرا سفید و بعضا تعویض آرا دیگران به نام او، منجر به بالا آوردن رای او و قرار گرفتن اش در رده دوم پس از هاشمی رفسنجانی شد.

در دور دوم وضع متفاوت شد. احمدی نژاد در برابر هاشمی رفسنجانی قرار گرفته بود. گرچه در پشت سر احمدی نژاد رهبر و شورای نگهبان و سپاه و بسیج صف کشیده بودند اما برای بخشی از رای دهندگان نماینده رسمی حکومت هاشمی رفسنجانی بود نه احمدی نژاد. هاشمی رفسنجانی در مقام رئیس شورای مصلحت نظام، رئیس جمهور و رئیس مجلس، عضو شورای انقلاب و جزو نزدیک ترین یاران امام بوده است. از او در این دور جامعه روحانیت مبارز و تعدادی از آیت اله های سنتی و نیرومند جمهوری اسلامی حمایت کرده بودند. در حالیکه از احمدی نژاد کمتر ارگان شناخته شده ای به صورت علنی حمایت کرد. تعدادی از رای دهندگان نفرت از هاشمی آنها را به سوی احمدی نژاد کشاند. هاشمی رفسنجانی در این ۲۶ سال یکی از سمبل های حکومت و از مسئولان طراز اول آن بوده است. دزدی، رانت خواری و مال اندوزی یکی از مختصاتی است که با نام هاشمی گره خورده است. او با اینکه ادعا می کند که حتی منزلی ندارد یکی از ۵۰ ثروتمند دنیاست. گرچه چهره او را در سازماندهی بسیاری از جنایات در ایران و در خارج کشور برخی از اصلاح طلبان و حتی جریانات مدافع دموکراسی به سادگی به فراموشی سپردند و با طرح خطر فاشیسم رای خود را به نام او در صندوق ها انداختند، اما مردم عادی کوچک و خیابان چهره آمیخته با جنایت و فساد او را فراموش نکرده اند. در مقابل احمدی نژاد برای بخش قابل توجهی از مردم ناشناخته بود. و در قیاس با هاشمی با رژیم فاصله بیشتری داشت به ویژه آنکه نوک تیز حملات احمدی نژاد روی رانت خواری و مبارزه با فساد مالی متمرکز شده بود.

افزون بر این احمدی نژاد در غیاب یک نیروی دموکراتیک و آزادیخواه در نقش دفاع از خواسته های اقتصادی مردم ظاهر شد و این ادعاها توسط رسانه های حکومتی تبلیغ شد. در جریان انتخابات نیز بسیج و سپاه به شکل سازمان یافته زحمت کنترل صندوق ها را به دوش داشتند و در مواردی حتی نماینده وزارت کشور را نیز بازداشت کردند تا مزاحمتی برای دخالت در نتیجه انتخابات برای آنها ایجاد نکنند.

تحریم درست بود؟ در باره تحریم و عدم مشارکت پیش از این دلایل و سخنان زیادی گفته شده است. نگاهی به چگونگی برگزاری و نتایج انتخابات مرا به صحت عدم مشارکت مردم در انتخابات بیشتر قانع نمود. این موضوع را توضیح می دهم.

امید در هم می شکند. حضور هماهنگ و نیرومند اپوزیسیون ترقی خواه و ارائه یک برنامه پاسخگو به نیازهای جامعه می توانست به مردم چشم انداز امیدوار کننده ای دهد و آنان را در نفی انتخابات و ایستادگی در برابر حکومت دینی ثابت قدم نماید.

به همان اندازه که اپوزیسیون ضعیف و ناهماهنگ وارد کارزار انتخابات شد، جناح های حکومت به ویژه بلوک خامنه ای، شورای نگهبان و نظامیان، به صورت سازماندهی شده وارد این معرکه شدند و از تمامی قدرت خود برای کشاندن مردم به پای صندوق ها بهره گرفتند.

افزون بر این اگر از اپوزیسیون ترقی خواه بگذریم، سایر گرایشات جامعه هر کدام نماینده ای در بین کاندیداها داشتند. و تشکل های آنان از مجمع روحانیون مبارز گرفته تا جامعه روحانیت مبارز، از مجاهدین انقلاب اسلامی تا مشارکت ایران اسلامی همگی فعالانه برای کشاندن مردم به پای صندوق های آرا کوشیدند. نهضت آزادی و جریان موسوم به ملی - مذهبی نیز پس از طرد شدنشان از انتخابات در وجود معین تحقق آرزوهای خود را یافتند و به مشارکت فعال در انتخابات پرداختند.

عامل دیگری که در کشاندن بخشی از مردم به پای صندوق ها موثر بوده است، فعالیت تشکل هائی نظیر کمیته امداد، بنیاد شهید و بود که به دلیل امکانات معیشتی و اقتصادی، حقوق بگیرانشان را مجبور به مشارکت در انتخابات نمودند. بخش دیگری از مردم را وعده های احمدی نژاد که بوی نان می داد به پای صندوق ها کشاند.

پراکندن شایعات برای اعمال فشار به ویژه روی جوانان بیش از ۱۵ سال و زیر کنکورهای ها، در مشارکت در انتخابات برای مهر شناسنامه ها موثر بوده است. این مجموعه در شرایط نبود یک آلترناتیو نیرومند، وضعی را پدید آورد که شاهد بودیم.

چرا احمدی نژاد؟ دلایل راهیابی احمدی نژاد به دور دوم انتخابات با پیروزی او در برابر رفسنجانی یکسان نیست. احمدی نژاد تا لحظات آخر - بر اساس شمارش آرا که توسط وزارت کشور به تدریج اعلام می شد - چنین موقعیتی در میان کاندیداها نداشت. بالا آمدن احمدی نژاد یک کودتای انتخاباتی بود. اگر کودتا را اقدامی غیر قانونی، متکی به زور و به صورت ناگهانی بدانیم که معمولاً یا توسط نظامیان و یا به پشتیبانی از آنها صورت می گیرد، بالا آمدن احمدی نژاد تمامی این خصوصیت را داشت. این اقدام در چارچوب قانون اساسی جمهوری اسلامی غیر قانونی و ناگهانی بود. کمتر کسی جز طراحان این کودتا از آن با خبر بودند و به خاطر هیچکدام از فعالان سیاسی حتی حکومتی نیز خطور نکرد که او بتواند به دور بعدی انتخابات راه یابد. بالا کشاندن احمدی نژاد با توافق شخص خامنه ای و هدایت شورای نگهبان و دخالت بسیج و سپاه و

جمهوری ایران قسم بخورد. من پیش زمینه های تغییر را در جامعه با تمام وجود حس می کنم. برای تغییر ابتدا شکاف در بالا در بین حاکمان دهان می گشاید. که گشوده است. دومین شرط تغییر، بهم خوردن روحیات و فرو ریزی ترس است. شما به سخنان همان کسانی که خطر فاشیسم را پیش کشیده اند توجه کنید ببیند که به همین جنابی که بناست فاشیسم را مستقر کند چه القابی می دهند. شکاف در بالا و به هم خوردن روحیات مردم دو عاملی است که بر یکدیگر اثر گذاشته می تواند جنبش های گسترده و سراسری از آن زاده شود. و در صورت وجود یک آلترناتیو فاتحه قدرت خوانده می شود. مشکل اصلی ما نبود این آلترناتیو است. این را می بایست دریافت و به ساختن آن همت گماشت.

هدم از طرح و ترسیم این وضعیت، بیشتر زدن تلنگوری است به خودمان. برای این است که بگویم فروپاشی حکومت هم بدون یک آلترناتیو آزادیخواه الزاما به سود مردم تمام نمی شود. بدین خاطر است که ما اپوزیسیون چشم بگشائیم و از لاک خویش بدر آیم و برای فشردن صفوف خود گامهامان را سنجیده اما پر شتاب برداریم. برای این است که خود را عین حقیقت ندانیم و فرمایشات خویش را آیه آسمانی نیانگاریم. برای این است که به افرادی نظیر کروی و رفسنجانی بنگریم که آموخته اند که بدون سازمانیابی کاری از پیش نمی برند و در پی تشکیل احزاب خویش اند. توجه داشته باشیم که در پیروزی احمدی نژاد در دور دوم عوامل متعددی نقش داشت اما در میان این عوامل نقش سازمانگری برای کشاندن بخشی از ناراضیان بی نان به پای صندوق ها برجستگی داشته است.

من فکر می کنم تمامی فعالان سیاسی و همه افراد، محافل و جریاناتی که دلبسته آزاداند می بایست به این سؤال پاسخ دهند که آیا جمهوری اسلامی مردم ایران را با خود دارد یا نه. اگر ندارد چرا برجاست. ما اپوزیسیون کم مشکل نداریم، اما چیرگی بر آنها دشوار نیست. یکی از مشکلات پیچیدن به دست و پای یکدیگر است. در فردای انتخابات به جای متمرکز کردن انرژی و زدن ضربه به ارتجاع تازه، مشغول میج گیری از یکدیگر شده ایم. ما به بررسی گذشته مان و به باز نگری عملکردمان نیازمندیم. در این شکی نیست. اما نه برای تخریب، برای اینکه بتوانیم راه آینده را هموار کنیم. امروز کسانی که در داخل و خارج برابر استبداد صف کشیده اند بسیارند. اینان از آگاه ترین و جسورترین افراد جامعه اند. اینان هم فکرا مان، یاران ما، بخشی از ما و اغراق نیست اگر بگوئیم خود مانیم. مشکل این است که این تن واحد که ما باشیم پراکنده عمل می کنیم. و این پراکندگی، دارد تحلیلیمان می برد و کهنه اندیشان را کمک می کند تا بر جان و هستی ما کماکان حکم رانند. برای ریشه کن کردن این آفات و بهداشتی کردن جامعه به اتحاد نیازمندیم. پاسخ به این نیاز را به فردا نسپریم.

نیروی اصلی تحول و تغییر در کشورند. برای اعمال اراده امثال احمدی نژاد زمینه ای لازم است که امروزه تنها این زمینه در ایران و در کل جهان آماده نیست، بلکه شرایط درست در نقطه مقابل یک تازی احمدی نژاد و هم فکرا مان است. امروزیکه تازی خامنه ای و به قدرت رسیدن احمدی نژاد را تنها با ضعف اپوزیسیون می توان توضیح داد. به این دلیل که در ایران اکثریت مردم با این رژیم مخالفند. این را بیش از هر کسی خود حکومت می داند. آزاد نبودن انتخابات، به رای نگذاشتن جمهوری اسلامی در یک رفراندوم به این خاطر است که حکومت می داند که مردم این حکومت را نمی خواهند. حکومتی که رای مردم را ندارد از رای آزاد آنها می ترسد.

چشم انداز و پیامدها- با تسخیر کرسی ریاست جمهوری توسط وابسته رهبر، تمامی ارگانهای جمهوری اسلامی یکدست شده در اختیار ظاهرا یک جناح قرار گرفته است. اولین سؤال این است که این حکومت جامعه را به کدام سو می کشاند؟ فضای جامعه مسدود و انتقادات و اعتراضات سرکوب می شود یا جامعه به سمت دیگری می رود؟ من فکر می کنم این حکومت تمایل به باز گرداندن جامعه به عهد عتیق دارد. اما بسیار بعید است که بتواند. اوضاع به گونه ای است که اتخاذ سیاست در قبال حکومت چندان سهل نیست. در این حکومت هر برنامه و هر طرح و هر پروژه ای ممکن است پیش از آغاز متوقف یا در جریان انجام به پایان نرسد. وضع حکومت بسیار سست و شکننده است. جمهوری اسلامی نه مردم را دارد و نه خود منسجم است و نه جهان با او همراه است. قدرت او در نا توانی و پراکندگی و ضعف یک آلترناتیو دموکراتیک و آزادیخواه است. او با گذشت زمان ضعیف تر و بی رمق تر شده است. جناحی که امروز حاکم است گرچه در مقابل رفسنجانی متحد عمل کرد ولی مشکلاتش بیش از این هاست. این جناح در جریان انتخابات تلاش وافر نمود تا یک کاندیدا معرفی کند. نتوانست. نه تنها محافظه کاران در سه جناح سنت گرا، اصول گرا و مصلحت گرا در برابرهم صف کشیدند، اصول گرایانی که به قدرت رسیده اند نیز هر کدام ساز خود را در دستگاهی کوچک کرده اند. این حد از تشتت در بالا، امکان برگرداندن جامعه به سالهای گذشته پیش از خرداد ۷۶ را بسیار غیر محتمل می کند. به ویژه امروز جهان در فشار به جمهوری اسلامی و گرفتن حتی بهانه از او یکصدتر و حساس تر شده است. شرایطی پیش آمده است که اگر فقط کروی و معین در برابر تقلبات ایستادگی می کردند معلوم نبود که انتخابات بهم نخورد. و یا حتی همین امروز اگر اپوزیسیون به صورت یکپارچه و هماهنگ بر طبل بطلت انتخابات بکوبد و انتخابات آزاد را تبلیغ کند و آن را پی بگیرد معلوم نیست سپتامبر امسال احمدی نژاد بتواند به عنوان رئیس

شعارهای خود وعده نمی کند، پاسخ می دادند که رئیس جمهور کاره ای نیست. یک تدارکچی است. اما در تناقضی عجیب زمانی که نوبت به احمدی نژاد مرتجع رسید به یکباره او توان استقرار فاشیسم پیدا می کند. اگر رئیس جمهور تدارکچی است، در بوق زدن خطر فاشیسم چه معنی دارد. واقعیت این است که این نیرو باوری به خطر فاشیسم از جانب احمدی نژاد نداشت. احمدی نژاد به درستی از جانب اصلاح طلبان امری (گماشته) خامنه ای معرفی شده است از اینرو این خطر اگر وجود داشته باشد نمی بایست به گماشته خامنه ای نسبت داده شود. مصلحت دیگری طرح این خطر را در دستور آنها نهاده بود و آن مصلحت رای به رفسنجانی بود.

و سوم اینکه مقایسه فرانسه با ایران اگر شیادی در آن نباشد، می تواند از بی اطلاعی و نا آگاهی سرچشمه گیرد. فرانسه کشوری است که انتخابات آن دموکراتیک است. هم شیراک و هم لوپن این قاعده دموکراتیک را رعایت می کنند. در چنین شرایطی این دو به دور دوم کشیده شده بودند. بالا آمدن لوپن اشتباه خود مردم فرانسه بود. مردم می دانستند در صورت شرکت رای آنها منظور می شود. در انتخابات علیه لوپن مشارکت کردند و او را از رسیدن به قدرت محروم نمودند. در ایران انتخابات یک رای گیری غیر دموکراتیک است برای انتخاب رئیس جمهور از میان برگزیدگان شورای نگهبان. در جریان رای گیری نیز، رای ها بنا به میل مجری می تواند به نام کس دیگری خوانده شود. و اگر نتایج آرا خوشایند مقامات نبود آن را به راحتی تغییر می دهند. و کاندیداهای از فیلتر گذشته نیز اعتراض شان به طور قاعده و اگر اتفاق خاصی نیفتد در سرحدات مصالح نظام متوقف می شود. کسانی که مردم را دعوت به مشارکت در این انتخابات کردند وظیفه دارند توضیح دهند که حاصل کارشان در خدمت مردم بوده یا به سود ارتجاع تمام شده است. بالا بردن مشارکت در انتخابات غیر دموکراتیکی که پیروز آن احمدی نژاد بود به سود چه نیروئی تمام شد؟

و بالاخره این همه گرد و خاک برای چه بود؟ اولاً رئیس جمهور در ایران تا چه اندازه منشاء اثر است و در ثانی تفاوت بین هاشمی و احمدی نژاد از زاویه منافع مردم چقدر است و ثالثاً اگر هم تفاوتی هست مردم ایران در این اوضاع و احوال جهان اجازه نمی دهند که این حکومت در کلیتش - نه فقط رئیس جمهورش - هر چه خواست انجام دهد. امروز هر که به قدرت برسد مردم او را مجبوری کنند که حد و حدود خود را بشناسد. مردم ایران با این تجارب و در این اوضاع و احوال جهانی نمی گذارند احمدی نژادها آب خوش از گلولی شان پائین رود. آنها را به جایی می کشانند که حتی گفتارشان را هم تا حدود زیادی با مردم هماهنگ کنند. اشتباه بزرگ کسانی که در بوق خطر فاشیسم می دمند در این است که نمی دانند یا نمی خواهند بدانند که مردم